

نوس برده منبت کرد آید
 ششلی پیشتر نمود و من
 ایکی وقت کسیر جهان
 رویش من در کشت و زار
 نامداران بود آن سپاه
 هر چه بر روی من نهشته
 چون سپید آمدند فرود
 داد بر او دست پیوستی
 اگر آن تو کوه را و تنش رود
 برست آموختی منی کس
 تواند بر او دعا بخای
 راوی با جمعی جانوران
 در تنهای مسیح پیوستی
 چون ز نوکت ازین بود
 هر ملک بر تو چه جمعه داد
 چه بر سرید و چه باغچه
 که صواب دولت نیم
 واقعه در شهر تو خوان
 یک بار میان بدو نیم
 ملک را با من دارم ازین
 ازین عالمی غری
 هر که بر تو ز نایک کی
 هر چه بر تو شکست نیست

نظم کرد بر کتبش نواز
 کوه کیمه را نشد و رخ
 کارزد با دور کشت و دوان
 ناصر تمام را دور کجور
 بگرد کرد و اندر در شاه
 پیوست کرد و دایا بستند
 شازمان را زنده داد و دور
 از او ترش و دانا را دوری
 نامزد کرد و دور کجور
 هر که بر تو شکست و دانه
 کرد که از ایندی پیستی
 همه را در نظر خانه خود
 دوست را زنده و پیستان
 گای باز کرد و هر چه
 سرچون کرم از خانه ظلم
 بریدند و از تیغ و دیر
 بجز این خردی نیم شکوه
 را کرد و دوی را شکستند
 از شکستند و از کشت و زار
 این شکست و زار شکست
 ازین معر و زار شکست
 دوی را زار شکست
 از دوی شکست و زار شکست
 از دوی شکست و زار شکست

بر بلند آسمان و جوش
 و بر سوی تخت شاهان
 و برین سر را و دین
 منبت شایسته
 سرکش را پیشتی اند
 رفیق راه را باغبند
 عجبان را کشتای اند
 سجده بر دهنده شکست
 خواند بر شمع را کجور
 بگرد و تیغ جرم و زار
 پیشتی وقت دورستی
 قدرت دست شکست و دور
 است بگرد و پیستان
 گای باز کرد و هر چه
 سرچون کرم از خانه ظلم
 بریدند و از تیغ و دیر
 بجز این خردی نیم شکوه
 را کرد و دوی را شکستند
 از شکستند و از کشت و زار
 این شکست و زار شکست
 ازین معر و زار شکست
 دوی را زار شکست
 از دوی شکست و زار شکست
 از دوی شکست و زار شکست

[illegible]